

## مورچه و ملخ

### نوشته حین.م. متسون

شخصیت ها	ابزار صحنه	قطعات دکور
مورچه	گیتار	تعدادی بوته یا درخت
ملخ	کیسه گندم	خانه ای با یک پنجره
صدای راوی	برگ	توده های برفی

این برداشت از داستان معروف ازوپ، به یک چیدمان نیاز دارد که دو صحنه را در بر می گیرد.

می توان این نمایش را با یک نفر اجرا کرد. با وجود این اگر دو نفر در این کار مشارکت کنند، آنگاه ملخ قادر خواهد بود با تحرک و هیجان بیشتری نوازندگی کند. در این نمایش می توان از عروسکهای میله ای هم استفاده کرد.

صحنه اول: بوته ها یا درخت های صحنه در سمت چپ هستند و خانه کوچک مورچه در سمت راست صحنه.

موسیقی آغازین

(مورچه در حالی که یک دانه گندم را حمل می کند از سمت چپ صحنه وارد می شود، طول صحنه را طی می کند و وارد خانه اش می شود. سپس بدون دانه گندم بیرون می آید، صحنه را طی می کند و از سمت چپ خارج می شود. ملخ با گیتارش از سمت راست وارد می شود، طول صحنه را طی می کند، در کنار درخت می نشیند و شروع به نواختن و خواندن می کند).

ملخ: من تو علفها خونه امه، چون که ملخ اسم منه!

با سرخوشی می پریم، می چرخم و می چرخم

می خونم و می چرخم و سکوتی هم نمی کنم

می خونم و می چرخم و تو این هوای آفتابی می رقصم

چون که الان تابستونه، وقت واسه صفا فراوونه!

(مورچه از سمت چپ با یک دانه گندم دیگر وارد می شود و طول صحنه را طی می کند. ملخ او را می بیند). سلام مورچه جان! اینجا چی کار می کنی؟

مورچه: اوه، سلام ملخ. دارم گندم جمع می کنم.

ملخ: جدی؟!

مورچه: آره. کشاورزها همیشه وقتی گندم هاشون رو به آسیاب می برن، یک مقداریش رو تو راه می ریزن. من هم اونا رو جمع می کنم. گاهی وقتها، جو و ذرت هم گیر میاد. امروز دارن گندم آرد می کنن، من هم گندم خیلی دوست دارم. وقت انبار کردن آذوقه برای زمستونه.

ملخ: می خواهی این همه گندم رو دونه دونه بیاری تو خانه ات؟ این جوری تا ابد باید کارکنی.

مورچه: خوب، در عوض تمام تابستون رو وقت دارم.

ملخ: ولی دوست خوب من، تابستون زود تموم میشه ها! دست از این همه تلاش بردار و از این هوای آفتابی لذت ببر.

مورچه: حق با توهه. تابستون زود می گذره، برای همین هم من حسابی تلاش می کنم.

تا چشم به هم بزنی، برف و سرما شروع می شه، تو هم بهتره دست به کار بشی، ملخ جان!

ملخ: سخت نگیر دوست کوچولوی من، بیا برات به آواز بخونم. ( می خواند):

یه روز یه مورچه ای بود،

که صبح تا شب کار می کرد واسه خاطر یه دونه!

گندم و ذرت می کشوند به خونه!

تو هر درز و شکاف و ترکی غذا میذاشت

ولی برای خودش، هیچ وقت خالی ای نداشت!

هاهاهاها- هوهوهوهو، بیا رفیق صفا کن، کار و بارو رها کن.

مورچه: نه ملخ، متشکرم. هنوز کلی کار دارم که باید انجام بدم. هنوز کلی گندم مونده. کیسه گندم یکی از کشاورزها سوراخ شده بود. راستی تو هم می تونی برای زمستون آذوقه تو از همون جا جمع کنی.

ملخ: الان نه. شاید بعداً رفتم. فعلاً می خوام بخونم و برقصم.

مورچه: هر جور که راحتی. من رفتم. نباید وقت رو تلف کرد. (خارج می شود).

ملخ: (سرش را تکان می دهد) اونی که داره وقتش رو هدر می ده، تویی. (دوباره می خواند). گندم، هان؟ یه جستی تا آسیاب بزنی و یکی دو لقمه ای برای نهار بخورم (همان طور که آواز می خواند، جست و خیز کنان خارج می شود).

موسیقی انتقالی

راوی: تابستون خیلی زود تموم شد. برگهای درختها زرد شدند و آروم آروم از شاخه ها افتادند (برگها می ریزند) زمستون شد. بادهای سرد شروع به وزیدن کردند و برف همه جا رو پوشوند.

(توده های برف روی زمین، درختها و سقف خانه مورچه ظاهر می شوند).

صحنه دوم: صحنه همان است. نور ضعیف و ملایمی از پنجره خانه مورچه به بیرون می تابد.

(مورچه پنجره را باز می کند و به اطراف نگاه می کند).

مورچه: خوب، ظاهراً شدت سرما تموم شده، ولی هنوز کلی تا بهار مونده. اوووف، چه قدر بیرون سرده! (پنجره را می بندد)

ملخ با تردید ودودلی از سمت راست صحنه وارد می شود.

ملخ: (با ضعف) من تو علف ها خونه امه، چون که ملخ اسم منه! ولی دیگه با سرخوشی نمی پرم... چون که الان از گرسنگی، غش می کنم. می پرم... آه... می پرم....

هی... خونه مورچه. همون جایی که اون تمام تابستون توش کلی گندم قايم کرد. آره... (به سمت خانه می رود). هی مورچه جان، منم ملخ، رفیقت. (جوابی نمی آید). مورچه؟ منم بابا!

مورچه: (سرسش را از پنجره بیرون می آورد) سلام ملخ، چه طوری؟

ملخ: خیلی خوب نیستم دوست من. گرسنمه. یک هفته است که هیچی نخورده ام. بعد یادم اومد که تو اینجا کلی گندم داری.

مورچه: آره، دارم، ولی این گندم ها فقط تا رسیدن بهار برای خودم کافیه. یادته که، فصل سرما زود شروع شد، منم مجبور شدم کارم رو زودتر تموم کنم. متأسفم.

ملخ: آره، ولی من جز علف چیزی گیرم نیومده. تو تا حالا علف خوردی؟ فکرشو بکن، یه رشته سفت و چسبناک و دراز.

مورچه: متأسفم ملخ جان. نمی تونم کمکت کنم. کاش می تونستم.

ملخ: ببین رفیق (فکری به ذهنش می رسد). چه طوره برات یه آواز بخونم. سرت رو گرم کنم و این روزهای تاریک رو برات روشن کنم؟ (شروع به رقصیدن می کند).

مورچه: نه ممنونم. بهتره برای خودت آواز بخونی. این جوری غصه های خودت یادت میره. بزودی بهار میاد. (پنجره را می بندد، و دوباره باز می کند).

راستی، قبل از اینکه برف بیاد، هنوز یه مقداری ذرت کنار آسیب ریخته بود. شاید یه چیزی گیرت بیاد.

ملخ: آآه... آآه...

من ی ملخم که شکمم از گشنگی درد می کنه.

میدونم، نادون بودم، اشتباهم بزرگ بوده.

تمام وقت عزیزم رو به خوندن و رقصیدن هدر داده بودم (به سمت راست صحنه می رود) بهتره این وضع رو کنار بذارم و یه فکر بکری بکنم.

شیطنت و تبلی رو رها کنم ،

با قدرت فکر باید یه راه چاره ای کنم، الگوهامو تازه کنم. (می ایستد و به خانه نگاه می کند)

گفتی سمت آسیاب، هان؟ باشه.

فکر یه چاره ای کنم، وای، باید فکر یه چاره ای کنم.

موسیقی پاپان کم کم پخش می شود.

راوی: وقتی که بهار رسید، ملخ ما حسابی لاغر شده بود، ولی عاقل شده بود.

موسیقی پخش می شود.

نکات تولیدی:

این نمایش هیچ مشکل تولیدی مهمی ندارد.